



روایتی از گشت و گذار چند ساعته در مؤسسه توان بخشی فتح المبین

همدم رنج و رنگ



غیرکنار
مجموعه فرهنگی
توان بخشی

«دنيا كوچك و گرد است»؛ اين جمله کاربردهای زیادی دارد و به منظوره‌های مختلفی استفاده می‌شود. اما تعبیر من از این عبارت شاید کمی متفاوت‌تر باشد. به اعتقاد من، دنیا آن قدر كوچك و گرد است كه از هر طرف آن بروی، بازهم به زندگی می‌رسی. فرقی نمی‌کند در یکی از اتاق‌های برج بلند شهر باشد كه محلل‌تر است و امکانات بیشتری دارد یا در اتاقکی با دیوارهای چرك مرده و غبارگرفته در وسط و پایین شهرمان، بین آدم‌هایی كه روزگار تا اندازه‌ای به كامشان است و هر روز از همان جایی كه دلشان می‌خواهد، خورشید به زندگی‌شان نور می‌تاباند، یا آن‌هایی كه با رنج زاده شده‌اند و روزگار یادشان داده است اگر با آن مقابله كنند، موفق خواهند بود، زندگی همیشه بوده و هست و ادامه دارد، حتی اگر دردهای تحمل‌ناپذیری باشد كه يك آدم ساده و معمولی هیچ وقت طاقت به دوش كشیدنش را نداشته باشد. زندگی هیچ وقت در هیچ زمانی متوقف نشده است و نمی‌شود. جایی كه زندگی باشد، امید هست. شبیه همین مجموعه‌ای كه به قول مسئولانش، محل زندگی دخترهاست؛ مجموعه‌ای شناخته‌شده و معروف در مركز شهر كه به نام یکی از آن‌ها «همدم» نام گرفته و محل زندگی چهارصد دختر معلول است؛ هرچند كه آدم‌های این مجموعه خصلت‌های اخلاقی و ذاتی شبیه به هم دارند؛ مهربان، صادق و قابل اعتماد.



لحظه‌های خاطره‌انگیز

اگر حوصله كنیم و وقت داشته باشیم، هم فضا و مكان برای دیدن هست و هم آدم برای قصه و روایت گفتن. حتماً به همین خاطر است كه خیلی از هنرمندها و هنرپیشه‌ها، بازیگران و افراد صاحب‌نام كشوری كه پایشان به مشهد باز شده است، وقتی را هم برای دیدار و ملاقات با دخترهای همدم گذاشته‌اند. برخی دخترها بالای سرشان، البومی از این دیدارها دارند؛ مثل زینب كه خاطراتش را قاب گرفته است و هر تازه‌واردی كه از راه می‌رسد، باحوصله، دقت و وسواس نشانش می‌دهد و ذوق می‌كند و اصرار دارد با همان زبان خود حالی‌مان كند كه این اتفاق مربوط به چه روز و چه ماجرابی است؛ مثلاً زیارت كرلا كه سال گذشته برایش مهیا و جفت‌وجور شد. كلی جریان دارد كه لحظه‌های خاطره‌انگیز سفرش را قاب گرفته و به دیوار چسبانده است. به زینب نمی‌آید بیشتر از پانزده شانزده سال داشته باشد، اما می‌گویند سی‌وشش، هفت سالی دارد.

عجیب است. این ویژگی بین آن‌ها مشترك است و غالباً همین‌طور هستند. بچه‌ها خیلی كمتر از سن‌وسالشان نشان می‌دهند. البته مؤسسه يك بخش هم ویژه آن‌هایی دارد كه سن‌وسال بیشتری دارند. رحیمی می‌گوید: آن‌هایی كه در این مجموعه نگهداری می‌شوند، بین سیزده تا شصت و دوسه ساله هستند و تقریباً سرنوشت شبیه به هم دارند، از كودکی اینجانبند، برخی‌ها بی‌سرپرست هستند و بعضی‌ها هم بدسرپرست.

زهرخانم شصت و دوسه ساله است و شبیه بچه‌ها ذوق می‌زند وقتی عروسك بافتنی را كه چند روز برای كامل شدنش وقت گذاشته است، مقابلمان می‌گیرد و خواهش می‌كند آن را بخریم. او حتی قیمت هم می‌دهد. آموزش‌پذیری آن‌ها سخت‌تر است، اما فوت‌وفن كار را كه یاد بگیرند و دستشان بیاید، كار برایشان راحت می‌شود.

قریباً هم همین‌طور است؛ سوزن‌دوزی كار می‌كند و كارهایش فروش زیادی دارند. توی سالن و فضاهای اطراف چشم می‌چرخانم سمت قفسه‌هایی كه به قد من می‌رسند و شاید هم بلندتر باشند؛ قفسه‌هایی كه دورتادورشان را شیشه‌كشیده‌اند و در آن دست‌نوشته‌ها و هدیه‌هایی است از همان آدم‌حسابی‌های دنیای ورزش و هنر كه به این مؤسسه هدیه شده است و به تكت‌ك ما آدم‌ها یادآوری می‌كند؛ گاهی لازم نیست كاری كنیم و قدمی برداریم یا حرفی بزنیم؛ همین كه حضور داشته باشیم و تشویق كنیم و قوت قلبی باشیم، كافی است. به قول خانم روان‌شناس مؤسسه، ضعیف‌ترین آدم‌ها هم از پس همه چیز دنیا برمی‌آیند و بی‌هیچ نیازی، پله‌های جهان را بالا می‌روند و می‌توانیم به افتخارشان كفت بزنیم.

قصه آدم‌ها و پنجره‌ها هیچ وقت تمام نمی‌شود، قصه دختران همدم هم همین‌طور است، حتی اگر هزاربار به تحریر و تصویر بیاید و هربار هم به قلم يك زارشگر.

این قصه ادامه دارد

به گمان ما، دختران اینجا طفلکی‌های دنیا هستند كه گاه آدم‌ها از سر دلسوزی و ترحم به آن‌ها كمك می‌كنند. اما به قول دكتر زهرا حجت، مدیر مجموعه، اهالی «همدم» توانمندی‌های شگفت‌انگیزی دارند كه خیلی می‌شود به آن امید بست و مؤسسه آن‌ها به خاطر همین توانمندی‌ها برنده نشان ملی نيكوكاری شده است. حجت در توضیح كوتاهی می‌گوید: از بین ۹۸ خیریه در كشور، ۲۴ مؤسسه نشان ملی نيكوكاری را از آن خود کرده‌اند و همدم در شرق كشور بیش‌تاز این ماجراست. او تأکید می‌كند: این امتیاز به خاطر توانمندی و هنرمندی بچه‌هاست كه مایه افتخارند.

او عمری بیست و چندساله را پایه‌پای این خانواده بوده است و به قول خودش بازهم می‌ماند و می‌گوید: «به وجود تكت‌ك این بچه‌ها افتخار می‌كنم و می‌بالم». حجت قدردانی می‌كند از همه خیران و نيكوكارانی كه پای كار بوده‌اند، حتی اگر به این اندازه قناعت کرده باشند كه چند شاخه گل یخ از باغچه حیاطشان بچینند و بگذارند توی يك شیشه مربا و هدیه بیاورند و بگذارند پشت یکی از شیشه‌های اتاقی كه زینب در آن خوابیده است، یا قاطمه دارد نقاشی می‌كشد، یا فریبا دارد به قصه مادر بزرگ گوش می‌دهد و می‌داند تا آخر دنیا این آدم‌ها و این رفت‌وآمدها و این مهربانی‌ها ادامه دارد و تمام نمی‌شود.

راست می‌گوید: خیلی از روایت‌نویس‌های شهرمان، كنار این‌ها مشق قصه‌نویسی کرده‌اند، اما این قصه هنوز هم ادامه دارد....

توان بخشی با هنر

رحیمی این نکته را هرچند دقیقه يك بار تكرار می‌كند: «اینجا مجموعه توان بخشی است؛ یعنی بر اساس استعداد و ذوقی كه دخترها دارند، برایشان كار تعریف می‌شود و آن‌ها درآمد دارند و از دسترنج كارشان سود می‌برند و این موضوع نقطه قوت كارشان است». بین همه بخش‌ها و مجموعه‌های مختلفی كه در این مؤسسه است، به نظر كارگاه‌ها تماشاچی‌ترین بخش مجموعه هستند و لذت دیدنشان هم بیشتر است. گلیم بافی و گبه بافی و بیشتر از همه، بخش قلم‌زنی روی مس كه صدایش از یکی از ساختمان‌ها به گوش می‌رسد و هنرمندان خاص خود را دارد. برای ما كه نابلد و ناوارد هستیم، پیدا كردن مسیر سخت است، اما رحیمی مسیر را چشم‌بسته می‌رود؛ كلاس سوزن‌دوزی و گل‌سازی و قلاب بافی و... مؤسسه دخترها مدرسه هم دارد. سیده زهرا تنهایی، مشاور و روان‌شناس است و كلاس شلوغی دارد و به بچه‌ها بر حسب بهره‌هوشی كه دارند، آموزش می‌دهد. دخترها به زهرخانم، «مامان» می‌گویند. یکی برای تراشیدن مداد رنگی‌اش از مامان زهرا كمك می‌خواهد و دیگری نقاشی‌اش را نشان او می‌دهد، یکی هم عروسكی كه كار بافتنش را تمام کرده است، با ذوق می‌دهد به مامان زهرا و می‌خواهد كه برایش كف بزند: «چقدر خوب و عالی!»

این تكيه‌كلام مشاور و روان‌شناس بخش است و همه مادریارهایی كه تعدادشان به ۱۶۰ نفر می‌رسد و علقه عاطفی و دل‌بستگی بین آن‌ها و دخترهای تحت پوشش مجموعه برقرار است؛ والا كارشان پیش نمی‌رود.

خانم مشاور یا همان مامان زهرا حرف قشنگی می‌زند: «كلید همه مشكل‌ها و درمان درد همه بیماری‌ها، محبت كردن است. با مهر و مهربانی، ضعیف‌ترین آدم‌ها هم از پس همه چیز برمی‌آیند».



این دیدار مناسب نمی‌خواهد

مجموعه توان بخشی «فتح المبین» نظم هندسی قشنگی به ساختمان‌های اطراف خود در مركز شهر داده است و محل رفت‌وآمد خیلی از خیران و آدم‌خوب‌های شهرمان شده است. ویژگی‌ها و امتیازهای زیادی دارد كه افراد را برای كمك‌كردن راغب می‌كند؛ يك مجموعه دولتی زیرنظر سازمان بهزیستی كه با كمك‌های مردمی می‌چرخد و سال گذشته، نشان ملی نيكوكاری را در بین ۹۸ مؤسسه خیریه و نيكوكاری سطح كشور از آن خود کرده است.

بهانه دیدار رسانه با اهالی يك مجموعه، معمولاً يك مناسبست خاص است. اما دیدار با اهالی این خانه، نه مناسبست لازم دارد و نه وقت و زمان. هر وقت حس كردید توان و قدرت‌ش را دارید كه می‌توانید حال دلی را خوب كنید، وقتش است، بسیم!...



يك خانواده بزرگ

ساختمان وسیع و گسترده‌ای است با بخش‌های متنوع و مختلف. محمد رحیمی، كارشناس روابط عمومی مؤسسه، در جریان بازدید همراهی‌مان می‌كند و هر جا لازم بداند، توضیح كوتاهی می‌دهد؛ مثلاً اینکه افراد تحت پوشش در مجموعه بر حسب توانمندی و ضریب هوشی تقسیم‌بندی شده‌اند. بخشی آموزش‌پذیرند و گروهی تربیت‌پذیر.

او پشت‌بندش ادامه می‌دهد: دختران ما غالباً بی‌سرپرست هستند، اما بینشان کسانی هستند كه خانواده دارند و ما پیگیر دیدارشان با خانواده‌ها هستیم.

همراه او و عكاس روزنامه، داخل بخش مراقبت‌های ویژه می‌شویم. چشم به اطراف می‌چرخانم. نگاه روی نام خوشنویسی‌شده «سرای مهر» ثابت می‌ماند. سرای مهر چند اتاق كنار هم را شامل می‌شود با ردیف‌هایی از تخت‌هایی حصاركشیده و نسبتاً بلند برای مراقبت از بچه‌ها و به قول خودشان، دخترها.

دخترهای همدم با پدر و مادر و برادر و خواهر غریبه‌اند. تمام این‌ها واژه‌های مبهم و غریبه است برایشان. علاوه بر آن، مزه‌گس بالاوپایین‌شدن‌های الاكلنگ كنار خانواده، جیغ‌های تاب‌سواری خفه‌شده میان سینه‌شان و... برایشان دور و بی‌معنی است. آن‌ها هیچ وقت رنگ خانه و خانواده را ندیده‌اند، اما اینجا كنار هم زندگی می‌كنند و این خانواده بزرگ، كلی حال خوب دارد.

خیلی از مربی‌ها و مددكاران با صبر آمده‌اند و اینجا همه زندگی‌شان را گذاشته‌اند و حتماً حس خوب و خوشایندی برایشان دارد كه رضایت داده‌اند اینجا بمانند، كنار آن‌هایی كه از دنیا و روزگارش هیچ نمی‌دانند جز اینکه به هر عابر و رهگذری كه از راه رسید، لیخنند بزنند و به او اعتماد كنند.

اسم دخترها در هر بخش بر سردر اتاق نوشته شده است با ذكر نوع معلولیتشان. غالباً مشكل ذهنی دارند و البته بر حسب شدت و ضعف آن تقسیم‌بندی شده‌اند و تحت مراقبت قرار دارند.

به غریبه و ناآشنا هم زود اعتماد می‌كنند و برایش دست‌تكان می‌دهند و لیخنند می‌زنند. به‌ظاهر ساكت هستند. در آن سكوت محض و بی‌پایان، حتماً حرف‌ها و قصه‌هایی دارند كه تابه‌حال برای کسی تعریف نکرده‌اند؛ زبان تعریف كردن ندارند. تجربه نشان داده است آن‌هایی كه هم زبان حرف زدن ندارند و هم تنهایی عمیق‌تری دارند، هنرمند‌ترند.

اینجا هم كانون هنر و هنرمندی است؛ وقتی آدم هایش با عشق و علاقه پای رنگ‌های فیروزه‌ای و سرخ و آبی دار قالی می‌نشینند و راج می‌بافند و نام «همدم» با دست‌هایشان، هنرمندانه بر صدر قالیچه می‌نشیند یا بر اساس همان تخیلات و چیزهایی كه شنیده‌اند، گبه را سر می‌گیرند و می‌بافند و می‌بافند و...